

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard-Woman

زن پیشتاز

ملک الشعراء

استاد محمد نسیم "اسیر"

به افتخار روز عالمگیر زن

اشعاری به استقبال از شعر "ولی طواف"

(مشرقی، ازل، اسیر و قاری)

گرچه شعر من به اقتضای شعر مرحوم «ولی طواف»، قبلاً زیر عنوان «خنجر ناز» در سایت محبوب همه، "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، به نشر رسیده است اما نوشته های عزیزانم، شاعر شیوابیان جناب تیمورشاه تیموری و ادیب خوش ذوق و نکته دان، آقای معروفی، مرا بر آن داشت تا مختصر بنویسم که این شعر دلنشین ولی طواف و دو شاعر معاصر وی به نامهای «مشرقی» و «ازل» شست سال قبل در کابل نازنین بدستم رسیده بود که من هم در همان آوان با کمال نارسائی جرأت کرده با پیروی از آنها شعری سروده و در مجله ژوندون به نشر سپردم. از آنجا که آقای معروفی به تاریخ ۲۸ فبروری شرحی در مورد کلمه «نقطه» بجای «نقشه» در مصراع اول مطلع غزل ولی طواف ارقام و در ضمن آن نوشته پرمحتوا، آهنگی از استاد بزرگ مرحوم سرآهنگ را چاشنی آن نوشته ساخته بودند، من نیز خواستم با نشر اشعار «مشرقی» و «ازل» و سروده ناچیز خود و غزلی ناب از مرحوم ملک الشعراء قاری عبدالله خان، خوانندگان محترم را محظوظ و مشعوف گردانم :

شعر از مهردل «مشرقی»

قوس ابروی تو، تا خامه تقدیر کشید
سر فروبرد ز حیرت، به گریبان عدم

از مژه بهر شکار دل ما تیر کشید
چون مصور دهن تنگ تو تصویر کشید

نیست ابرو به رخت، از پی قتل عشاق
چشم مخمور سیه مست تو شمشیر کشید

سرو دیوانه شده از هوس قامت تو
باید از آب روان، پاش به زنجیر کشید

چونکه نقاش به نقش من لاغر پرداخت
 پیر گردید، ز بس صورت من دیر کشید
 بر سر منزل مقصود نهـ پای مراد
 هرکه دست هوس از دامن تدبیر کشید
 کرد مشاطه دل جمعی پریشان از هم
 شانه را تا به سر زلف گر هگیر کشید
 خط مشکین نبود بر رخ او، خامه صُنع
 بهر پرداز گل از غالیه تحریر کشید
 همچو خورشید درین معرکه بیرون ز نیام
 «مشرقی» تیغ سخن از پی تسخیر کشید

غزلی از «ازل»

سالها قدّ ترا خـامه تقدیر کشید
 قامت بود قیامت کـه چنین دیر کشید
 بعد چشم تو مُصَوّر چو به ابرو پرداخت
 شد چنان مست که بر روی تو شمشیر کشید
 خواست خندان بکشد نقش ترا صورتگر
 ضعف تن موی دماغش شد و دلگیر کشید
 پیش تشریف رسای کرم دوست «ازل»
 خجلت از کوتاهی قامت تقصیر کشید

از «اسیر»

ابرواش گفت، قتیل من و شمشیر کشید
 زلف او گفت اسیر من و زنجیر کشید
 قد او گفت فنای من و برخاست ز جا
 خط او گفت غلام من و تحریر کشید
 طره اش گفت گـرفتارم و پیچید بهم
 لب او گفت خراب من و تقریر کشید
 شست او گفت نشان من و بگرفت کمان
 دست او گفت شهید من و شمشیر کشید
 خال او گفت که هندوی من و راعم کرد
 حسن او گفت که محو من و تصویر کشید
 نگهش صید همیخواست کند مرغ دلی
 مژده اش سوی دل غمزده ام تیر کشید
 من ازین خیل بلا، هیچ ندانم یا رب
 که دل بی سر و پا را به چه تدبیر کشید
 به دم خنجر ناز تو مرا دست قضا
 دل و دین باخته، پابسته به زنجیر کشید
 دل ندانم ز در یار کجا رفت «اسیر»
 کـه چنین آمدنش باز به تأخیر کشید

(م. نسیم «اسیر» - کابل عزیز، ۲۵ ثور ۱۳۳۱ ش)

در اخیر به غرض حسن ختام، شعری هم از مرحوم ملک الشعراء «قاری» عبدالله خان

در همین قافیه و ردیف تقدیم دوستداران شعر میکنم:

کلک نقاش چو آن زلف گرهِگیر کشید	عقدۀ مشکلم از خـاطر دلگیر کشید
گفتم از موکمـــــران رشته الفت ببرم	کارم آخر ز سر زلف، به زنجیر کشید
صفحه پرداز چو از عکس تو شد بانی شوق	تیر مژگان ترا بر دل نخجیر کشید
آه عشاق ندارد به اثر کـــــار، چرا؟	اینقـــــدر ناله من منت تاثیر کشید
زلفش افگـــــنده چنان بند به پای دل ما	که فغان از دل خود حلقه به زنجیر کشید
چشم غمدیده ز خاک در او روشن شد	بخت در دیده ام این سرمۀ اکسیر کشید
دست نقاش چه سان ابروی تیز تو نگاشت	بر سر خود نتوان این همه شمشیر کشید
کرد آخر ز غم عشق جوانان پیرش	
«قاری» غمزده رنج از دل بی پیر کشید	